

## بحران روشنفکری کوردی در ساحت مدرنیته

جلال حاجی زاده

### چکیده

مفهوم مدرن روشنفکری<sup>۲</sup> به عنوان میراث روشنگری در جهان غرب ظهور یافته است، به همین جهت، ایضاح و فهم آن مستلزم تحلیل تبار فلسفی و معرفت‌شناختی آن در بستر مدرنیته و مبادی و استلزامات آن است. به این اعتبار، مقولہ روشنفکری و نسبت آن با مدرنیته در چهارچوب سنت فکری غرب قابل بررسی و شناخت است. برای بحث درباره روشنفکری در سنت‌های غیر غربی، از جمله کوردستان، می‌بایستی نحوه مواجهه سنت‌های فکری با منظومه فکری و نظام فلسفی غرب واکاوی شود. اگر روشنفکر با مقولہ فکر و اندیشه سروکار داشته باشد لازم می‌نماید که نسبت فکر و اندیشه با زیست تاریخی و سنت و فرهنگ ملی سنجیده شود. بدون شناخت و نقد مبادی و ارکان سنت<sup>۳</sup>، روشنفکری کوردی فهمیده نمی‌شود. اندیشیدن به امر وجودی کوردی در وضعیت کنونی‌اش با مسئله قومیت و ذات‌گرایی فاصله دارد. پدیده روشنفکری و سرفصل مدرنیته در کوردستان بخشی از بحران و پروبلماتیک کوردی هستند که توجه به آن ضروری است. به یک معنا، هم روشنفکری و هم مدرنیته در کوردستان ناشی از تجربه نخبه و انسان دردمند کورد نبوده است، بلکه تجربه آنها با واسطه و در چهارچوب سنت فکری ایرانی و شرقی شکل گرفته است. بازخوانی سنت فکری کوردی و بازشناخت مختصات آن در حوزه کشف ذهن کوردی، از آن رو حائز اهمیت است که بدون سنت و فهم و تنقید آن امکان تفکر آزاد وجود ندارد. پرسش از سنت فکری کوردی در جهان معاصر بیانگر رویکرد فلسفی به بحران کوردی در حوزه‌های متفاوت است. از حیث اندیشه، امکان و یا امتناع اندیشه به میزان رهایی از این سنت و بازخوانی نقاد آن بستگی دارد. این امر ناظر بر بحرانی است که امر وجودی کوردی با آن مواجه است. از این منظر، وجوه هستی‌شناختی و معرفتی بحران کوردی نیازمند تفهم و تبیین انتقادی است. یکی از پیامدهای این بحران عدم شکل‌گیری سوژه کوردی و استلزامات اخلاقی و عقلانی آن است. کشف ذهن کوردی راهی برای برون‌رفت از این وضعیت بحرانی و گشودن افق‌های تازه‌ای خواهد بود. به دلیل تأخر فلسفی در مواجهه با پدیده‌های مدرن، روشنفکر کورد دارای تأخر تاریخی است. به منظور بحث و کاوش در باب روشنفکری در کوردستان، در این مقاله میان روشنفکر کورد و روشنفکر کوردی تمایز نهاده شده است. برای گفتمان‌کاوی انتقادی مفهوم روشنفکری کوردی، ضروری است از صورت کوردی مدرنیته و یا

\* ماهنامه ژیلوان، شماره ۸، اسفند ۱۳۹۵

<sup>۲</sup> Intellectual

<sup>۳</sup> Tradition

وجه کوردی روشنفکری پرسش شود. تا آن جا که به کوردستان بر می‌گردد این پرسش مطرح می‌شود که مواجهه متفکران و نخبگان کورد با مدرنیته و مولود آن، یعنی روشنفکری، در چه سستی بوده است؟ نخبه کورد از چه منظری با روشنفکری و مدرنیته وارد گفت‌وگو شده است؟ نسبت روشنفکری با مدرنیته در سنت فکری کوردی چیست؟ از منظر فلسفی، روشنفکر کوردی چیست و چه مناسبتی با امر مدرن دارد؟

## مقدمه و طرح مسئله

از آن جایی که کوردستان و به‌ویژه نخبگان کورد با بحران نظری و پروبلماتیک روبه‌رو هستند، مواجهه آنها با آیدوس روشنفکری از جنس امتناع است تا امکان. به این اعتبار، نمی‌توان از روشنفکری کوردی بحث کرد. این مسئله به معنای نبود روشنفکران کورد نیست، بلکه امکان پیدایش مفهوم «روشنفکری کوردی» به دلیل فقدان سنت فکری کوردی وجود ندارد. بنابراین نمی‌توان بدون دیالوگ و تعاطی با متن و سنت کوردی، به ظهور روشنفکری در سنت فکری کوردی امید داشت. از حیث اندیشه، امکان و یا امتناع اندیشه به میزان رهایی از این سنت و بازخوانی نقاد آن بستگی دارد. این امر ناظر بر بحرانی است که امر وجودی کوردی با آن مواجه است. از این منظر، وجوه هستی‌شناختی و معرفتی بحران کوردی نیازمند تفهم و تبیین انتقادی است. یکی از تضمینات و وجوه این بحران عدم شکل‌گیری سوژه کوردی و استلزامات اخلاقی و عقلانی آن است. کشف ذهن کوردی راهی برای برون‌رفت از این وضعیت بحرانی و گشودن افق‌های تازه‌ای خواهد بود.

از منظر تاریخی انگاره روشنفکری در تاریخ اندیشه غرب پیدا شده است و با سنت فلسفی غرب پیوند تنگاتنگی دارد. برای شناخت و فهم آن باید سنت فلسفی غرب مطالعه و بررسی شود. به عبارتی، نسبت روشنفکری در معنای عام آن بایستی با سنت فکری غرب فهمیده شود. پرسشی که پیش می‌آید این است که ماهیت روشنفکری و مبادی و اجزای آن چیست؟ اگر مطابق نظر هایدگر تاریخ فلسفه غرب را تاریخ بسط سوژکتیویته فرض نکنیم، و از منظر کانت پیدایش روشنفکری را با تأسیس سوژه خودبنیاد و نقاد روشنگری در بستر مدرنیته همزاد و ممزوج بدانیم، به این مسئله می‌رسیم که روشنفکری زائیده سنت فلسفی غرب است. به این منظور، لازم است روشنفکری را در سنت فکری غرب مطالعه و بررسی کرد. عصر روشنگری عصر سیطره خرد جدیدی بود که طلیعه‌دار تحول بنیادی در تمام شئون حیات انسانی شد. به‌رغم تفاوت روایت‌های روشنگری در اروپای غربی (فرانسوی، آلمانی، انگلیسی) هر سه به اعتبار تثبیت مبنای نظری دنیای جدید از وحدت برخوردارند. ویژگی مهم عصر روشنگری آزاداندیشی یعنی آزادشدن از اتوریته‌های گوناگون وجوه مختلف سنت (دین و کلیسا، شاهان و فئودال‌ها و حتی سنت تفکر فلسفی ذات‌گرای ارسطویی) بود. هرچند نقد رادیکال دین در روشنگری فرانسوی با نوعی بازآشتی<sup>۴</sup> با سنت تاریخی در ایدئالیسم آلمانی تعدیل می‌شود.

یکی از مبادی روشنفکری عقل خودمختار و محدود انسان مدرن است که خود را از عقل کلی و متافیزیکی دینی و کیهان‌شناختی بی‌نیاز می‌داند و بر آن است که ابژه و متعلقات اندیشه خود را می‌شناسد و به سطحی از بلوغ فکری

<sup>4</sup> Reconciliation

رسیدہ است کہ جسارت اندیشیدن داشته باشد. از منظر نگارنده، روشنفکری زائیده این وضعیت است. روشنفکر غربی با بحران‌های متعدد و مداومی روبه‌رو است که پیوسته باید به آنها بیندیشد و با پیامدهای آن درگیر شود. به همین جهت روشنفکران و متفکران غربی با مدرنیته و بحران‌های آن از مناظر متفاوتی مواجه هستند که در نهایت نوعی از روشنفکری بسط می‌یابد که پاسخگوی بحران‌های غربی باشد. هرچند سوژه روشنفکر غربی یک‌دست و بسیط نیست، با این حال، در افقی تحول پیدا می‌کند که اساساً با سنت فکری غرب پیوستگی و نسبت تضاییفی دارد.

تا آن جا که به بحث روشنفکری در میان کوردها و بستر کوردستان بر می‌گردد، شناخت و فهم موضوع روشنفکری از جمله پیچیده‌ترین مفاهیمی است که کوردها با آن روبه‌رو هستند. این مسئله ناظر بر وضعیتی است که بیانگر بحران اوتولوژیک و معرفت‌شناختی در سنت کوردی می‌باشد. بنابراین در این مقاله بر ضرورت تأمل پیرامون خود مقوله روشنفکری و الزامات شناختی آن تأکید می‌شود. به یک معنا خود روشنفکری و نسبت آن با مدرنیته در سنت فکری کوردی می‌بایستی مورد تأمل و موضوع تفکر باشد. از حیث تاریخ اندیشه، تفکر در باب روشنفکری کوردی و تبیین استلزامات و فهم مبادی آن در افق مدرنیته مسئله‌ای است که باید مطالعه و بررسی شود. به همین جهت در این نوشتار از تعاریف رسمی روشنفکری صرف‌نظر می‌شود و تلاش می‌شود دغدغه اصلی در خصوص آن صورت‌بندی شود.

## سنت کوردی

به‌طور کلی منظور از سنت<sup>۵</sup> میراث فکری و فراورده‌های نظری و پراکسیس انسان کورد در کلیت خودش می‌باشد. رویکرد فلسفی به فرهنگ و ادب ملل و فراورده‌های معرفتی آن بیانگر نوعی سنت است که می‌توان از سنت دیگری متمایز ساخت. سنت هر قوم و ملتی ناظر بر گونه‌ای زیست است که بیانگر اندیشه و عمل و وضعیت وجودی‌اش در سپهر تاریخ است. از این منظر می‌توان از سنت فکری ایرانی و یا سنت فکری آلمانی و غیره بحث کرد. بر این اساس آیا می‌توان از سنت فکری کوردی بحث کرد و ماهیت و عناصر برساننده آن را بازشناخت؟

برای این منظور باید سنت را به دو مفهوم فکری و عملی تقسیم کرد، که در ادامه به آن پرداخته می‌شود. منظور از سنت معنای رایج آن و خوانش بنیادگرایانه از آن نیست؛ بلکه سنت کل میراث و فراورده‌های فکری و عملی از آغاز تأسیس تاکنون به‌مثابه یک متن است به گونه‌ای که فرهنگ، هنر و دانش در آن شکل می‌گیرد و خود با آن ساخته می‌شود. می‌توان لایه‌های متعدد و تبارهای گوناگونی برای سنت قایل شد که مدام در حال بسط و گسترش است. سنت فکری کوردها چنان گسسته و دگردیسی‌یافته و آشفته است که امکان به متن تبدیل شدنش را غیرممکن می‌گرداند، که البته ناشی از تبارهای فکری و سنتی دیگران و نقش سازندگی و سوژکتیوئه آنان است. از این منظر چیزی به نام سنت فکری کوردی وجود ندارد، تنها می‌توان زیست کوردی و فرهنگ ملت کورد را در این سنت با تبارهای متفاوت و متعارض بررسی کرد. شناسایی تبارهای گوناگون سنت و بازاندیشی انتقادی آن به قصد گشودن افق‌های تازه کار روشنفکر کوردی است. به آن معنا که از سنت فکری ایرانی و یا عربی و غربی یاد می‌شود نمی‌توان از سنت فکری

<sup>5</sup> Tradition

کوردی یاد کرد. به یک معنا، عناصر معرفتی و مؤلفه‌های هستی‌شناختی که در سنت فکری کوردی صورت‌بندی شده باشند و سنت کوردی بر ساخته آنان باشد، نمی‌یابیم. بنابراین گفت‌وگو با این سنت از جنس دیگری باید باشد. سنت فکری کوردی صورت‌های شرقی سنت (ایرانی، عربی، اسلامی و...) در فرهنگ و ساحت ذهنی و روحی کوردهاست. شناخت تبارهای متعدد دیگری و تأثیر آن بر روح و ذهن و فرهنگ کوردها، و سپس تنقید و اساسی آن راهی برای نوعی اندیشیدن و تأسیس سنت فکری باز می‌کند که دارای تشخص و شأنت کوردی باشد، و مواجهه با پدیده مدرن روشنفکری در ساحت غربی از این منظر پیدایش و رشد روشنفکر کوردی ممکن می‌گردد. روشنفکر کورد باید در سه تراز تأمل و گفت‌وگو را شروع کند تا دریابد در کجای جهان ایستاده است: تراز خود، تراز دیگری و تراز مدرن.

### سنت فکری کوردی

تا آن جا که به زیست فکری کوردی برمی‌گردد، بحث‌کردن درباره سنت و شناسایی اجزا و مفردات اساسی آن با پیچیدگی‌های زیادی مواجه است تا حدی که به فقدان آن می‌انجامد. به تعبیر گویاتر، کوردها فاقد یک سنت فکری منسجم، تأسیسی و اپیستمولوژیک هستند که صبغه و شأنت کوردی داشته باشد و بتوان تشخص آن را با دیگر سنت‌های فکری نشان داد. این گزاره لزوماً به این معنا نخواهد بود که انسان کورد در مقام کورد بودنش سنت فکری ندارند، بلکه منظور بیشتر شأنت کوردی و تشخص فرهنگی آن از حیث انتولوژیک و اپیستمولوژیک است. عدم اهتمام انسان کورد به عقل‌ورزی و عدم سنخیت با اندیشه و تولیدات فکری و معرفتی آن، ملت کورد را به ساحتی از زیست وابسته کرده است که عمل طبیعی و میل‌ورزی شاخصه تاریخی آن است. فون‌هایک، معرفت‌شناس و اقتصاددان لیبرال (لیبرتارین)، با افتراق بین دو نوع عقل در سنت لیبرالی، یعنی عقل سازنده<sup>۶</sup> دکارتی و عقل انضمامی و تاریخی از نوع مونتسکیو، اولی را مخرب و دومی را پاسدار لیبرالیسم راستین معرفی کند. اما این تمایز از این جهت مناقشه‌برانگیز است که به تعبیر آرنست، مدرنیته یعنی انسان سازنده، در نتیجه اگر عقل اولی در تاریخ ظهور نکرده بود دومی چگونه می‌توانست ظاهر شود؟ ارنست کاسیرر با اشاره به دگرگونی اساسی که با دکارت در تاریخ فلسفه رخ داده است می‌نویسد: «از سال‌های میانی سده هفدهم به بعد، روح دکارتی به همه قلمروهای شناخت راه یافت و نه تنها بر فلسفه بلکه بر ادبیات و اخلاق و علم سیاست و نظریه دولت و جامعه‌شناسی نیز مسلط شد و حتی در قلمرو ادبیات نیز تأثیر گذاشت و فرمی نو بدان بخشید». روشنفکر کورد به دلیل عدم ارتباط معرفت‌شناختی‌اش با سنت فکری کوردی و بنابراین تبیین ارکان و اجزای آن، با این مفهوم از «عقل» و عقلانیت بیگانه بوده است. انسان کورد در مقام کل، موجودی زیست‌مند بوده است، و عمل آنها هم عمل زیست‌ورزانه. منطق درونی این سنت عملی تابع منطق امیال و نیازهای طبیعی بوده است. در این سنت عملی، پراکسیس و حکمت عملی بسیار ناچیز و کم‌رنگ است. به همین جهت کوردها فاقد سنت فکری کوردی‌اند و تنها می‌توان از سنت عمل کوردی بحث کرد. این یکی از بحران‌های اساسی در پربولماتیک کوردی است.

<sup>۶</sup> constructive

تا آن جا که به سنت فکری کوردی برمی‌گردد روشنفکران کورد هنوز با سنت کوردی وارد گفت‌وگو و مباحثه انتقادی نشده‌اند و بنابراین از آن شناخت درستی پیدا نکرده‌اند، به همین دلیل، امکان پیدایش روشنفکری کوردی امری ممتنع است. لازمه فهم پدیده‌ای با نام روشنفکری کوردی شناخت و تبیین مفهوم روشنفکری در سنت فکری کوردی و مواجهه با آن است. به‌طور کلی انسان کورد فاقد آیدوس و ایده‌ای متافیزیکی بوده است و به همین جهت روشنفکران کورد هم فاقد آیدوس کوردی هستند. این در حالی است که روشنفکر کورد در سنت فکری دیگری (ایرانی، عربی و...) وجود داشته است، و بعضاً سرآمد هم بوده‌اند ولی تبار معرفتی و تعلق تاریخی کوردی نداشته‌اند. آیدوس کوردی یعنی آنچه که بر اساس آن انسان کورد در موقعیت و جایی ایستاده است، و آنچه که از او می‌خواهد، و آنچه که آیدوس از او می‌خواهد. بر این اساس روشنفکر کورد در کجای تاریخ ایستاده است و چگونه نخبه و متفکر کورد روشنفکری و موضوع آن را می‌فهمد؟ روشنفکر کورد با مفهوم روشنفکری در سنت مدرنیته چه نسبتی پیدا می‌کند؟

محقق و نخبه کوردی هنوز با سنت رابطه‌ای برقرار نکرده است تا بتواند از آن جایگاه با مقولات دیگری، از جمله مدرنیته و روشنفکری، وارد گفت‌وگو و مفاهمه گردد. هرچند به تعبیر مانهایم، روشنفکران به طبقه خاصی تعلق ندارند و دارای تبارهای متکثری هستند، با این وصف همگی در جایی ایستاده‌اند که ناشی از گفت‌وگوی نقادانه با سنت فکری غربی است. هایدگر و بیشتر از او گادامر ما را به این مهم متوجه ساخته‌اند که برای فهم مدرنیته و فهم سیر تحول آن بایستی پیوسته با سنت درگیر بود. روشنفکر غربی به‌طور مداوم با سنت فکری خویش مواجهه انتقادی دارد و پیوسته با دو افق سنت و مدرن درگیر است. چرا که فهم امر مدرن و نیز پست‌مدرن بدون توجه به سنت و بازشناسی انتقادی آن ممکن نخواهد بود. از این منظر، باید پرسید روشنفکر کورد، که هنوز موفق به شناخت سرشت سنت وجودی خویش و اجزای آن نشده است، بر اساس چه بنیادی می‌تواند با امر مدرن روشنفکری مواجه شود و چگونه می‌خواهد آن را بفهمد؟ آیا می‌توان به نقد روشنفکرانه کوردی مدرنیته و گشودن افقی در این باره امیدوار بود؟

## روشنفکری در سنت فکری کوردی

روشنفکر کوردی مفهومی است که «کوردی‌بودن» آن بیانگر سنت فکری‌اش باشد. به عبارتی، صبغه معرفتی و روح خودآگاهی کوردی داشته باشد که بتوان آن را از روشنفکری دیگری تمییز داد. روشنفکر کوردی باید از درون سنت فکری خود با دیگری تعامل، تعاطی و گفت‌وگو داشته باشد. روح و خودآگاهی تاریخی زیست کوردی باید موضوع روشنفکری کوردی باشد. به این اعتبار، اندیشیدن به مفهوم روشنفکری در افق سنت فکری کوردی مقوم روشنفکری کوردی است. از آن جایی که ملت کورد فاقد چنین سنتی است و مختصات این سنت فکری هنوز مبهم و مخدوش است، بنابراین نمی‌توان از روشنفکری کوردی دفاع کرد و لازم است از روشنفکر کورد، که متعلق اندیشه‌اش خود «روشنفکری کوردی» است، سخن گفته شود. آنچه به‌عنوان روشنفکر کوردی خوانده می‌شود گونه‌ای برداشت نارسا از سنت روشنفکری غربی است که در مقوله «روشنفکر در خود» و نه «روشنفکر برای خود» می‌گنجد. گذار از این وضعیت مستلزم ظهور خودآگاهی به معنایی است که خود آگاهی موضوع خودش باشد. به دلیل عدم

اصالت تاریخی متفکر و نخبه کورد و رویکرد نقادانه به سنت در افق جهان، و نیز فقدان اتنسیته<sup>۷</sup> وجودی و رابطه ارگانیک با سنت کوردی، روشنفکری همواره یک امر عارضی و بیرونی بوده است. روشنفکر کورد نه تنها هیچ‌گاه در موقعیت گفت‌وگو با متن خود نبوده، بلکه مخاطب متن خود نیز نبوده است، و همواره متن دیگری او را به گفت‌وگو و واکنش وا داشته است. بر اساس نظام مفهومی هگل و دیگر متفکران حوزه تاریخ اندیشه می‌توان نشان داد که خودآگاهی از مواجهه با سنت و متن کوردی حاصل می‌شود و آگاهی روشنفکرانه به دست می‌آید. روشنفکر همواره بخشی از متن خود است و ظهور روشنفکران کورد در جهان معاصر نتیجه گفت‌وگوی انتقادی مستمر با سنت فکری و تراث نظری و عملی خویش نبوده است، این معضل و عارضه در گفتمان روشنفکری در کوردستان غالب و بارز بوده است. هر جامعه‌ای مقتضیات خودش را دارد و به تعبیر فوکو هر جامعه‌ای دارای رژیم حقیقت خاص خویش است که در چهارچوب گفتمان‌های برخاسته از آن دانش، قدرت و حقیقت خویش را نیز تولید می‌کند. جامعه کوردی نیز بخشی از زیست‌جهان کوردی است که بایستی ویژگی‌ها و تشخیصش بازشناخته شود تا بتوان با پدیده‌های مدرن و غیربومی مواجهه داشت. هابرماس (۱۹۸۷) برای زیست‌جهان سه جزء ساختاری لحاظ می‌کند که شامل فرهنگ، جامعه و شخصیت است. او واژه فرهنگ را برای ذخایر معرفتی به کار می‌برد که مشارکت‌کنندگان هنگام حصول تفاهم درباره چیزی در جهان با رجوع به آن خود را به تفسیرهایی مجهز می‌کنند. واژه جامعه را برای نظم‌های مشروعی به کار می‌برد که به واسطه آن مشارکت‌کنندگان عضویت خود را در گروه‌های اجتماعی نظم می‌دهند و به این ترتیب، یگانگی گروه را تداوم می‌بخشند. واژه شخصیت را نیز به عنوان صلاحیت‌هایی می‌فهمد که یک فاعل را به توانایی عمل کردن و سخن‌گفتن مجهز می‌کند و او را در موقعیتی قرار می‌دهد که در فرایندهای حصول تفاهم و از آن طریق، تثبیت هویت خود شرکت کند. به این معنا روشنفکر و متفکر کورد با زیست‌جهان خویش فاصله اتنولوژیک و اپیستمولوژیک دارد. به‌طور کلی کوردها چون بلاواسطه و از افق جامعه و وضعیت وجودی کوردی با فلسفه مواجهه پیدا نکرده‌اند و جهانی از آن خویش ندارند، با کدام تعلقات وجودی انتظار دارند تا علوم انسانی جدید با مبادی و غایات آنها سازگار و راهگشا باشد؟ غالب تحصیل‌کردگان و نخبگان علمی در جامعه کوردی به این مهم توجه ندارند و فکر می‌کنند با چند نظریه جامعه‌شناختی و یا تاریخی و سیاسی می‌توانند جهانی برای کوردها بیافرینند که بیانگر تعلق وجودی آنها باشد. در این میان روشنفکران ادبی از همه جسورتر و سطحی‌تر بوده‌اند. به همین جهت است اکثر این نخبگان و روشنفکران ایدئولوژی‌زده می‌گردند. هرچند این مسئله نباید ضدیت با ایدئولوژی تلقی گردد. به نظر می‌رسد روشنفکر کورد باید در تراز جهانی، اکنون و آینده را با گذشته مطالعه و بررسی کند و دغدغه‌های اکنونی‌اش را در ارتباط با گذشته بر اساس افق آینده به گونه‌ای بیندیشد.

### بحران معرفت‌شناختی سنت فکری کوردی

هر فرهنگی، در معنای فلسفی آن، با معرفت و اپیستمه نسبت دارد؛ به این اعتبار، اگر فرهنگ را تمامی فراورده‌های فکری و عملی یک گروه و یا قوم تلقی نماییم، هر قومی دارای سنتی خواهد بود که شأنیت خاص و عام

<sup>7</sup> Authenticity

دارد، به گونه‌ای می‌توان از آن به‌عنوان سنت فکری جمعی آن قوم یا ملت یاد کرد و ماهیت، اجزا و آموزه‌های آن را بازشناخت. امکان اندیشیدن و عمل در چارچوب این سنت فکری انجام می‌شود و با آن ارتباط دوسویه دارد. این شناخت وجهی تاریخی و انتقادی دارد. به زبان الجابری، خوانش بنیادگرایانه میراث و سنت خوانشی غیرتاریخی است که تنها به یک نتیجه، که همان فهم سنتی از میراث است، منجر می‌شود. تا جایی که به کوردها به‌عنوان یک گروه قومی و فرهنگی (ملی) برمی‌گردد، می‌توان سنت فکری کوردی را نیز مطالعه کرد و عناصر و مفردات اندیشه‌ای، مفهومی و عملی را استخراج و تحلیل انتقادی کرد. بخش اساسی از سنت و میراث، شیوه اندیشیدن و اسلوب آن است. پرسش اساسی که باید طرح کرد این است که به‌طور نسبی چرا تاکنون در سنت فکری کوردی، در مقاطع باستانی، اسلامی و معاصر، اشخاص و متفکرانی پرورش نیافته است که از حیث اندیشه و عمل، دستگاه فکری و مفهومی‌اش وجه بینافرهنگی و عام پیدا کرده باشد؟ به عبارتی، مسامحتاً دلایل عدم امکان پیدایش یک تفکر جهان‌شمول و متفکر جهانی در سنت فکری کوردی کدام‌اند؟ سنت فکری کوردی و ماهیت و عناصر ساختاری آن چیست؟ آنگاه که هرودوت مختصات نظام تربیت مصری، افلاطون نظام تربیت و پایدای یونانی، و گزنفون با روایتی شاعرگونه، پایدای پارسی را ترسیم و تشریح می‌نمایند، آیا می‌توان گونه‌ای پایدای و لوگوس کوردی را در معنای عام آن بازشناخت؟ آیا می‌توان از نوعی ساختار معرفت کوردی بحث کرد؟

اگر بپذیریم که در تاریخ ۵ هزار ساله خاورمیانه، بر حسب مختصات این مقاله، تاکنون چنین متفکر و شخصیتی از سنت فکری کوردی برنخاسته است، باید ریشه‌های آن را شناسایی و نقد کرد. از این منظر، راه برون‌رفت از بن‌بست فکری و امتناع تفکر، شناخت و نقد متأملانه و جدی سنت فکری کوردی و استلزامات آن است. به اجمال می‌توان اشاره کرد که بحران امر وجودی کوردی ریشه‌ای معرفتی دارد و به نهادینه‌شدن نحوه‌ای از عمل در سنت فکری کوردی برمی‌گردد که با لوگوس و عقل‌سازگاری ندارد. از طرفی فرهنگ و سنت فکری کوردی، مشخصاً از عصر زوال مادها، راه انحطاط و دگردیسی را پیموده است و انحطاط فرهنگی وجه مشخصه سنت فکری کوردی بوده است (پدیده مادها از این موضوع مستثنی است). به‌طور کلی، کوردها در صورت‌های قومی و اسمی عموماً دچار گسست شده‌اند و این انقطاع تاریخی نوعی دگردیسی همراه با انحطاط بوده است. بحران سنت فکری کوردی، عکس بحران سنت فکری ایرانی و شرقی، و بلکه حادث‌تر از آن است. تا جایی که به مطالعات و پایش نیم‌بند دانش‌پژوه مربوط است، تاکنون در میان سنت فکری کوردی شخصیتی کورد پیدا نشده است که در مقام هویت و سنت فکری کوردی‌اش از جایگاه بینافرهنگی و پساملی برخوردار باشد. این در حالی است که می‌توان از اندیشه‌ها و شخصیت‌هایی یاد کرد که تبار و قومیت کوردی دارند ولی در سنت فکری غیرکوردی پرورش یافته‌اند و در قواره جهانی و تاریخی ظاهر شده و در مقاطعی درخشیده‌اند؛ اما این موارد ربطی به سنت فکری کوردی ندارند. به‌عنوان مثال، از میان شخصیت‌های فلسفی و فکری می‌توان از سهروردی در مقام یک شخصیت و حکیم جهان تاریخی نام برد، و در میان شخصیت‌های عملی از صلاح‌الدین ایوبی یاد کرد. نکته مهم این است که از منظر سنت فکری کوردی این شخصیت‌ها و مقام نظری و عملی‌شان شایسته افتخار و مایه مباهات نیست، چرا که سنت فکری ایرانی و سنت فکری عربی اسلامی و شرقی سهم اصلی را داشته‌اند و اساساً از لحاظ اندیشه، این اشخاص به سنت فکری غیرکوردی تعلق دارند. این نمونه‌های

آرامانی دلالت بر این دارد که اندیشه و عمل درست با قومیت و مقوله نژاد نسبتی ندارد بلکه با نظام معرفتی و سنت فرهنگی هر قوم و ملتی مناسبت دارد؛ البته به زبان رورتی، شناخت و تأکید بر هویت مشترک ملی امری اهریمنی نیست.

مسئله‌ای که جای امید است این است که انسان کورد پتانسیل و توانمندی لازم را دارد که بدرخشد و در ارتقای دانش و تمدن بشری نقشی داشته باشد، اما ریشه مشکلات را باید در انحطاط و امتناع اندیشه در سنت فکری کوردی جست‌وجو کرد. از منظر رورتی لازمه امید ملی بهادادن به هویت مشترک ملی و امکان خودانتقادی و تغییر است؛ هیچ ملتی امکان اصلاح خود را پیدا نخواهد کرد مگر آن که به خود و آرمان‌های ابرازشده ملت ببالد و یا هویت مشترکی داشته باشد و به آن بیندیشد.

یکی از ویژگی‌های انحطاط فقدان عقلانیت و اهتمام به اندیشه‌ورزی در افق سنت بازاندیشی شده است. به باور مک داوول (کتاب تاریخ معاصر کورد) «مردم کورد ذهن تاریخی ندارند»، اما این فقدان به دلیل فراموشی خاطره جمعی و تعلقات تاریخی نیست بلکه اساساً در سرشت سنت فکری کوردی ایده (آیدوس) و خاطره جمعی شکل نگرفته است. به همین جهت است که کوردها حتی به‌عنوان یک سوژه تاریخی، اساساً خود را تعریف نکرده‌اند و در نام آنها (مثلاً گوتی، لولوبی، کاردوخی، ماد... و کورد) گسست و دگردیسی و آشفتگی وجود دارد. مطابق مفروضات علمی، اسامی گوتی، میتانی، ماد و حتی کورد (مطابق سند کارنامه اردشیر بابکان) نیز دیگران به آنها اطلاق کرده‌اند و آنها را با نامیدن، بر اساس نظریه همزادی نام و اسطوره در نزد کاسیرر، به نوعی اسطوره‌ای اندیشیده‌اند. نام و شرایط احراز و تکوین روح تاریخی آن، بدون اینکه وارد مغلظه ذات‌گرایی و اصالت‌باوری مدرن گردد، معرف ماهیت و تعینات تاریخی و هویتی است که نتیجه نوعی معرفت سیاسی و ساختار فکری است. صورت کنونی این معضل معرفت‌شناختی و بازتولید انحطاطی آن را می‌توان در تعریف و نامیدن کوردهای روزاوا به نام شمال سوریه آشکارا مشاهده کرد. انسان کورد در این سنت دگردیس‌شونده، امکان اندیشیدن و عمل درست را پیدا نخواهد کرد، چرا که سنت فکری کوردی سنتی طبیعی و مغایر با عقل مدنی است. هر گونه نگرش و رهیافت ضدکوردی به طریق اولی ضددیگری نیز خواهد بود و برعکس. طبیعی بودن با امیال و غرایز، و شور و احساس نسبت و مطابقت دارد. حاکمیت عقل بر امیال و غرایز، احساس و شهود خیالی، بر سازنده‌ایست و دانش است. مشکل دیگر در سنت فکری کوردی این است که نظام تعلیم و تربیت (پایدیا) وجودی، که بیانگر صبغه معرفتی باشد، تعبیه و نهادینه نشده است و به نوعی بر اساس تربیت مبتنی بر حس و میل عمل کرده است. در این چارچوب، این واقعیت تاریخی کورد است، و برحسب نظام مفهومی هگلی، امر واقعی کوردی امر عقلانی نیست. ارتباط دادن فرهنگ و عمل تاریخی کوردها در مقام یک قوم تاریخی به فرهنگ زمینی و نامتافیزیکی یک مغلظه معرفتی است، به گونه‌ای که امر زمینی یک نوع اندیشه و نظام معرفتی است که از بنیاد با امر غریزی و طبیعی، که فاقد صورت فرهنگی و معرفتی است، متفاوت است. بنابراین نظریه‌پردازی و مفهوم‌سازی امر وجودی کوردی و تعینات تاریخی آن بر این مبنا وجهی ندارد. ذهن کوردی با فقدان تأمل نظری و رابطه آن با عمل و پراکسیس<sup>۸</sup> چیزی به جز عمل‌گرایی میل‌ورزانه و احساس غریزه‌جویانه به دست

<sup>8</sup> Praxis



نمی‌دهد. به یک معنا، راه دانایی و تولید فراورده‌های معرفتی از مسیر عقل و اندیشه‌ورزی فرونتیک ممکن می‌گردد. به این اعتبار، فقدان عقل‌ورزی و تأمل تاریخی یکی از شاخصه‌های ذهن کوردی است. به این معنا که اندیشه و عمل انسان کورد موافق با میل و مطابق با غرایز است. ارسطو بر آن است حکمت عملی (فرونسیس) عمل و میل موافق با قاعدۀ درست (اورتوس لوگوس) و عقل است، به این دلیل، عمل‌گرایی تاریخی کوردی از جنس عقل عملی و تأمل نظری نیست. اگر این موضوع تا نتیجۀ منطقی‌اش دنبال شود به این گزاره نسبی منتهی می‌شود که انسان کورد موجودی میل‌ورز و غریزه‌جوست و «عمل‌خویی تاریخی» وی نیز به این خصیصه وجودی برمی‌گردد. میل و عمل طبیعی باید به سطح فرهنگ و مدنیت رسیده باشد و گرنه در حکم همان حس و قوه غریزه است. بر حسب رهیافت کشف ذهن کوردی، دیرینه‌شناسی امر وجودی کوردی بر اساس نظریۀ فوکو و تبارشناسی اندیشه و عمل وی بیانگر این است که رژیم حقیقت (جامعه) کوردی دچار گسست اپیستمولوژیک و دگردیسی‌های فراوانی شده است و این امر یکی از دلایل شکل‌گیری این سنت فکری است. کوردها به‌عنوان یک هویت تاریخی، حتی از حیث هویت اسمی و تعدد آن، و تعریف سرشت خویش (شناسایی و ابراز وجود تاریخی) دچار کژدیسی و انحطاط شده‌اند. انحلال و استحاله اسمی، از گوتی به لولوبی، کاردوخی، مانایی، ماد، ساسانی و نهایتاً کورد، پدیده بسیار غریب و تراژیکی است. یکی از نشانه‌های دگردیسی و گسست مفهومی همین تعدد نامیدن‌ها برای یک کلیت تاریخی و هویتی است. نبود سنت عقلی و نظام عقلانیت‌نگری یکی از دلایل این عارضه است. تلازم اندیشه و هویت (ملی یا اتنویی) ناظر بر وجود و حضور نوعی معرفت و نظام دانایی است. کوردها تا دورۀ تاریخی معاصر، از حیث هویتی و اتنیکی (برابر با اتنوی یونانی) با اندیشه و معرفت نسبت وثیقی برقرار نکرده‌اند. شوپنهاور به‌درستی معتقد است که مشخصه ابتدال، و شاید انحطاط، تقدم اراده و میل بر عقل است. انحطاط اندیشه و عمل کوردی با امتناع و امکان اندیشه و عقل عملی ارتباط دارد که ایضاً بیشتر آن در این مختصر نمی‌گنجد. ضابطه و ملاک تشخیص امیال، غرایز، احساس و شهود درست و بهتر عقل (نوس)، تفکر و لوگوس است. تفکر و میل هر دو با نفس (پسوخته) و فرهنگ معرفتی ارتباط دارند و میل موافق با تفکر درست حکمت است. تأخر مواجهه فلسفی و معرفتی از جمله شاخص‌های دیگر سنت فکری کوردی است. افلاطون در «نامه هفتم» از پنج تراز یا مرحله نام می‌برد که تطبیق سنت فکری کوردی با آن سودمند است. تراز نخست نام و تسمیه است. تراز دوم تعریف آن موضوع است، و تراز سوم شکل و صورتی از موضوع (و یا چیز) است که از طریق احساس ادراک می‌گردد، و در تراز چهارم از شناخت علمی موضوع و فهم عقلانی سرشت آن بحث می‌کند، که در تراز پنجم مقدمه شناخت آن موضوع، از طریق عقل محض در عالم مثال می‌باشد. اگر آن موضوع بررسی سیر تحول سنت فکری کوردی باشد به زحمت می‌توان آن را تا تراز و یا مرحله سوم بالا کشید. تحول امر کوردی و تعینات تاریخی‌اش که در این چارچوب قابل ترسیم است ناشی از این نوع ادراک و عمل‌ورزی بوده است. این امر با رشد فکری و تربیت انسان کورد در درون سنت‌های غیرکوردی و یا در حرکت در جوار آن‌ها منافاتی ندارد. بحران بنیادی این است که در چارچوب سنت فکری کوردی نمی‌توان فکر فلسفی و استدلالی تولید کرد و از درون این سنت فکری متفکر و روشنفکر کوردی بیرون نمی‌آید. ساختار معرفت کوردی و سرشت سنت و آموزه‌های آن چیست؟ روشنفکر و نخبه کورد (نه کوردی) هنوز با سنت کوردی وارد بحث و گفت‌وگوی مداوم نشده است و از ماهیت و عناصر سازنده آن پرسش نکرده است، درست به این اعتبار، روشنفکر کورد نیز موجودی میل‌ورز است و

نه عقل‌ورز. به این دلیل است که روشنفکری در میان کوردها عمدتاً در حوزه ادبیات و هنر آشکار می‌گردد و عموماً روشنفکر مدرن کورد با تفکر عقلانی و تأمل مفهومی میانه‌ای ندارد. تا زمانی که سنت کوردی و مؤلفه‌های آن شناخته نشود و با آن وارد فرایند مفروضه و گفت‌وگو نگردد، بحث‌کردن از امر مدرن و نظام فلسفی و معرفتی مدرنیته و ضرورت تعامل و مواجهه با آن، و بنابراین روشنفکری که از لوازمات مدرنیته است، امر بیهوده و نازایی خواهد بود و عوارضات و فرعیات آن در مقام امر مدرن تحمیل و ترویج می‌شوند. گادامر بر رویش و پالایش و گفت‌وگوی مداوم میان مدرنیته و سنت غربی تأکید دارد. امری بدان جهت مدرن است که پیوسته با سنت مرادده و مباحثه دارد. به دلیل عدم مواجهه کوردها با سنت و فقدان گفت‌وگو از درون آن با افق و جهان‌نگری مدرن، مفهومی به نام روشنفکر در فرهنگ کوردی وجود نخواهد داشت و ساختار شبه‌روشنفکری کورد نیز، که غالباً با متافیزیک شعر درگیر است، از جمله عوارضات مدرنیته و تالی آن می‌باشد. روشنفکری در سنت کوردی فاقد زبان است و در بهترین حالت در گفت‌وگو با دیگری بزرگ‌الکن، مبهم، خودویرانگر و چندپاره است. در جهان معاصر نیز، صرف‌نظر از ایدئولوژی‌های مدرن راست و چپ، این وضعیت صدق می‌کند. همان‌طور که سقراط و افلاطون در جست‌وجوی حقیقت و ماهیت چیزها و مفاهیم بودند و فلسفه، یا به تعبیر دقیق‌تر فلسفه سیاسی، با پرسش از ماهیت عدالت، اخلاق، فضیلت، سعادت، امر مدنی، شهروندی، شهر (دولت و جامعه) و بهترین نوع نظام سیاسی در جامعه یونانی شکل گرفت، پرسش از این امور به‌مثابه بحران می‌تواند آغاز تفکر عقلانی و تأمل مفهومی در سنت کوردی باشد و در این افق، نوعی سنت فکری کوردی پدیدار گردد که علاوه بر وجه ملی و کوردی، وجه عام و جهان‌شمول نیز داشته باشد. بسیاری از متفکران، از جمله یگر در آثار سه‌جلدی‌اش با عنوان *پایدیا*، از این دو وجه در اندیشه، و به‌ویژه تفکر فلسفی یونان باستان، یاد کرده است. به هر روی، در خوانش کوردی، نقد و شالوده‌شکنی ساختارها و جهان‌بینی‌ها، باید سنت و امر وجودی کوردی را به درد آورد تا شاید از رهگذر این نقادی و دغدغه، درد زایمان سراسر وجود سنت فکری کوردی را فرا گیرد و مولودی از آن پا به عرصه وجود گذارد که مولد، جهان‌شمول و مستقل باشد. از این منظر، شرط لازم امکان درست‌اندیشیدن و نحوه‌ای از اندیشه و عمل، آسیب‌شناسی نقادانه و عقلانی سنت فکری کوردی و فراسنت‌گرایی (و نه سنت‌ستیزی و انکار امر وجودی و تعلق تاریخی) به قصد خروج از انسداد، و تأسیس و ارتقای آن است. در ادامه به‌طور اجمالی و گزیده، کشف ذهن کوردی برای شکافتن متن کوردی و ظاهر‌ساختن نقایص بحرانی آن به قصد گشودن افق‌های جدید و بازکردن راه‌های تازه آورده می‌شود.

### کشف ذهن کوردی

«کشف ذهن» در واقع به کشف خصوصیات روانی و ویژگی‌هایی که ما از انسان سراغ داریم، می‌پردازد و به نوع عملکرد ذهن کاری ندارد. حقیقت این است که کشف کنش و واکنش‌هایی که اقوام، گروه‌ها و جوامع مختلف در صورت‌بندی‌های خاصشان از وقایع انجام می‌دهند، فرض اصلی ما در بحث کشف ذهن است. به تعبیر کوفمان، ذهن با تعقل، احساس، امیال، ادراک و آگاهی در ارتباط است و در اینجا تمامی این عناصر مدنظر است. تا جایی که

این مبحث به جامعہ کوردستان مربوط می‌شود و باید به آن اشاره کرد، این است که ذهن کوردی با وضعیتی وابسته، آشفته و چندپاره مواجه شده است.

فقدان پشتوانه معرفتی موجب بحران در امر کوردی است و این مسئله در حوزه‌های متفاوت جهان‌زیست تاریخی، از جمله کنش کوردی، تاریخ کوردی، ادبیات کوردی، سیاست کوردی، روشنفکر کوردی و غیره، باز نمود و تأثیر داشته است. به تعبیری، امر کوردی شأنیت کوردی ندارد، به گونه‌ای که از حیث انتولوژیک و معرفت‌شناختی نمی‌توان از دانش، سیاست، تاریخ و ادبیات و روشنفکر کوردی بحث کرد. بررسی این بحران نیازمند شناخت و تحلیل کورد به‌مثابه یک مسئله وجودی و معرفتی است. کشف ذهن کوردی به‌دنبال پژوهش درباره این بحران معرفت‌شناختی است. کورداندیشی به‌نوعی اندیشیدن به امر وجودی کوردی و بررسی جهان‌زیست کوردستان به‌مثابه یک مسئله انتولوژیک و معرفتی در بستر تاریخ است؛ از دید مانهایم، برای امر تاریخی صدق و کذب قضایا اهمیت و کاربرد ندارد. تاریخ‌گرایی حقیقت را در خود تاریخ جست‌وجو می‌کند اما نه چنان چیزی که وجود دارد بلکه به‌صورتی که در حال شدن است. فاعل شناسای کانتی وجود ندارد که حقیقت ابژه و متعلق شناختش باشد. شناخت با جهان‌زیست و تجربه زیسته و عمل پیوند وثیقی دارد. مانهایم به نوعی من تجربی باور دارد که در حد فاصل من تجربی (تعیین‌یافته) مورخ و فاعل شناسای فرازمانی کانتی قرار می‌گیرد. مانهایم این عقیده سنتی را رد می‌کند که معتقد است هر علمی باید یک صورت حقیقی داشته باشد و صورت‌های متفاوتی برای علم قایل است، چرا که علم یک امر تاریخی است. هر جنبه و پرسپکتیوی از شناخت دنیای تازه‌ای از زیستن را برای ما می‌گشاید که در مرکز تجربه زندگی ما قرار دارند و این همان جهان‌بینی و تاریخ‌گرایی است که لازمه زیست تاریخی انسان تاریخی است.

از این حیث کورداندیشی مستلزم استخراج و پرداخت دستگاه مفهومی و چهارچوب زبانی و لوازمات تئوریک خاصی است. کشف ذهن کوردی نوعی کورداندیشی است. کورداندیشی پژوهش انتقادی درباره ساحت وجودی و ماهیت امر کوردی و اجزا و مؤلفه‌های آن، و نیز اهتمام به ابتدا و تأسیس آن است؛ به یک معنا، نوعی اندیشیدن درباره امر وجودی کوردی و ماهیت و حد استقلال مفهومی آن است. در کشف ذهن کوردی ما به‌دنبال کشف و شناخت عناصر بنیادی اندیشه دیگری و خود، و همین‌طور تعامل میان آن دو، و نیز تأسیس نظامی از مفاهیم و چهارچوب نظری امر وجودی کوردی هستیم. به همین جهت از ذهن ایرانی، عربی، کوردی، شرقی و یونانی استفاده می‌شود تا این عناصر و رگه‌های معرفتی بازشناسی شوند. به‌عنوان مثال، بررسی عناصر و مبادی معرفت ایرانی و عربی، و سنت فکری آنان در تأسیس ذهن کوردی و ساختار معرفتی آن. نباید کشف ذهن کوردی و کورداندیشی از منظر ایدئولوژی‌های مدرن و معاصر مانند مباحث ناسیونالیستی، قوم‌گرایانه، محلی‌گرایی و یا نژادپرستانه و دیگری‌ستیزی تفسیر و درک گردد. از طرفی کورداندیشی با کوردشناسی و کوردپژوهی متفاوت است و هر سه آنها در قلمرو کشف ذهن کوردی مورد توجه هستند. کوردشناسی در حیطه شرق‌شناسی قرار می‌گیرد و غالب شرق‌شناسان در پی کوردولوژی بوده‌اند، و به بررسی جایگاه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی کوردها و جایگاه تاریخی آنها از حیث اندیشه نپرداخته‌اند. هرچند کوردشناسی در قلمرو شرق‌شناسی و هویت‌یابی حایز اهمیت است، ولی آنچه کوردها بدان نیاز دارند پژوهش درباره امر کوردی به‌مثابه یک کل وجودی و تاریخی است. به نظر می‌رسد تاریخ‌بررسی

افکار، جهان‌بینی، اندیشه و پراکتیس تاریخی اقوام و تأثیر آن باشد. از این زاویه تاکنون به امر کوردی توجه جدی نشده است. بحران وجودی و ایستمولوژیک کوردها فقدان تفکر فلسفی، و خصیصه اندیشه‌گریزی است. کورداندیشی و کشف ذهن کوردی به دنبال شناخت و تفهیم امر کوردی از حیث هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و متدولوژیک با رهیافت انتقادی است. لازمه کورداندیشی پژوهش‌های نقادانه و ایجابی در باب امر کوردی و ماهیت و عناصر آن است. امر کوردی به‌مثابه یک کلیت وجودی نیازمند کورداندیشی از حیث تاریخ اندیشه است.

کورداندیشی بررسی و تبیین امکان و امتناع و فقدان است. امکان کورداندیشی امکان اندیشیدن هم هست. پرسش از ماهیت معرفت کوردی و مؤلفه‌ها، عناصر و اجزای عقلانی و اخلاقی آن ما را به واکاوی و بازشناسی در جهان‌زیست کوردی ملزم و با چالش و خودکاوی انتقادی روبه‌رو می‌سازد. از منظر تاریخ اندیشه، در اندیشه و جهان‌بینی کوردها در مقاطع باستانی (پیشااسلامی)، اسلامی و معاصر گسست و عدم انسجام مفهومی و محتوایی وجود دارد، به‌نحوی که می‌توان از بحران معرفت‌شناختی در اندیشه کوردها یاد کرد. از این جهت با فقدان معرفت کوردی روبه‌رو هستیم که تشخیص اندیشه کوردی داشته باشد و برساخته ذهن کوردی و خصیصه عقل‌ورزی و عقلانیت آنها باشد. نه تنها عناصر و دقایق معرفتی از اندیشه سیاسی در عصر باستان باززایی و احیا نشده است بلکه پراکتیس تاریخی کوردها نیز بر اساس آن شکل نگرفته است. این گسست تاریخی و مفهومی موجب بحران در اندیشه سیاسی کوردی گردیده است و این فقدان اندیشه و معرفت کوردی و خلأ نظری‌اش در صورت‌های دیگر فرهنگ و سنت کوردها، مانند ادبیات کوردی، اخلاق کوردی، سینمای کوردی، تاریخ کوردی، اندیشه سیاسی کوردی و روشنفکری کوردی، بسیار محسوس و چشمگیر است. صرف‌نظر از تلاش‌های نسبتاً جدی و منسجم در دو دهه اخیر (آثار اوجالان)، نمی‌توان از نوعی سنت فکری کوردی (صورت معرفت و نظریه ملی) یاد کرد، و اگر از اندیشه و معرفت در سنت فکری کوردها دیگری‌زدایی گردد و ایدئولوژی‌های سیاسی مدرن و معاصر از آن پیراسته شود چیزی به نام اندیشه و معرفت کوردی باقی نمی‌ماند. هرچند می‌توان از معرفت و اندیشه و عقلانیت در میان کوردها بحث کرد ولی از اندیشه، عقلانیت و معرفت کوردی نمی‌توان سخن به میان آورد. بررسی، شناخت و تبیین بحران هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در امر کوردی و تجلیات و فراورده‌های ذهنی و عینی آن مستلزم کورداندیشی است. به‌عنوان مثال، ذهن کوردی ذهن اسطوره‌ساز نیست و با نظام، فرمانروایی، قانون و تفکر عقلانی بیگانه است. این تشخیص سلبی در امر کوردی ناشی از وجود یک نظام معرفتی، و گونه‌ای اندیشه در باب این ضدیت و فقدان‌ها نیست، بلکه از یک‌سو، دقیقاً بیانگر همان فقدان معرفت نظری و امتناع اندیشه عقلانی است، و از سوی دیگر، محصول عمل‌زدگی در ذهن دیگری است. به تقریب، عمل تاریخی کوردی مبتنی بر غریزه وجودی بوده است. از دیدگاه چالشی، عمل‌گرایی کوردی، که نوعاً عمل‌زدگی است، در اساس خالی از معرفت و اندیشه کوردی است. در حالی که از جهاتی می‌توان از صورت‌های اندیشه و عمل یونانی، آلمانی، ایرانی، چینی و عربی بحث کرد. کلیت کوردی استقلال هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی ندارد و تنها در حوزه پراکتیس تاریخی خود دارای استقلال عمل (در شکل مقاومت، جدال و مبارزه) بوده است که وجه سلبی آن غالب است. امر کوردی خالی از اندیشه تاریخی و به‌ویژه اندیشه سیاسی است. از این نظر، وجه سلبی عمل تاریخی کوردی با دو مسئله روبه‌رو بوده است: نخست آنکه کنش تاریخی کوردی عموماً

واکنشی بوده و در ناحیہ مقاومت قدرت فوکویی، در شکل مبارزه و مقاومت، در برابر صورت بندی در معرفت دیگری، همواره مقاومت ورزیده است. این در حالی است که از دیدگاه تاریخ اندیشه، توانمندی تأسیس نظام فکری، سیاسی و اخلاقی لازم را برای کلیت وجودی خویش، و یا مفصل بندی دیگری نداشته است. از این منظر، روشنفکری کوردی باید انفصال داشته باشد. به این معنا که همواره در فرایند روشنفکری و اندیشه ورزی بایستی با «دیگری» فاصله هستی شناسانہ بنیادین داشته باشد، و با حوزه روشنفکری کوردی فاصله معرفت شناختی. معرفت و نظام دانش زیست جهان کوردی محصول فقدان تفاوت با هستی متعین دیگری است.

دومین مسئله فقدان اندیشه، نظریه، نظام فکری و معرفتی برای پراکسیس تاریخی (فقدان کنش معرفتی) بوده است. پراکسیس با حکمت عملی و تخرنہ ارتباط دارد. مفهوم پراکسیس که اصطلاحی یونانی است، بر کنش<sup>۹</sup> و عمل<sup>۱۰</sup> دلالت می کند، ولی در فلسفہ اولیہ مارکس تغییر مفهوم یافته و بر وحدت تئوری و عمل با قصد پرکردن شکاف بین ایده و واقعیت، درآمده است. به اعتقاد حاتم قادری، در واقع امر یک رابطہ متعاطی بین اندیشه و واقع سیاسی برقرار است که در عمل سیاسی نمایان می شود. به یک معنا، بسیاری از اندیشه ها و ایده ها در مواجهه با واقعیت دچار تغییر و تحول، عقب نشینی و حتی استحاله می شوند. منظور از پراکسیس تعاطی اندیشه و واقعیت به صورت عملی است. ایده ای وجود دارد و واقعیتی هم هست، حال اگر قصد عملی ساختن آن وجود داشته باشد با مسایل و مشکلاتی و موانعی روبه رو می شود، هرچند پراکسیس تلاش دارد تا از طریق عمل، تغییر و تصرف در واقعیت و ایده انجام دهد. عمل حوزه مشترک ایده و رئال است. اندیشه ای که هنجاری باشد، یعنی معطوف به بہتربودن باشد، در عمل پراکسیس خواهد بود. به عبارتی، پراکسیس به نوعی جمع ایده و عمل است؛ چون هم به جهت هنجاری بودن معطوف به ایده است، و هم از طریق عمل با واقعیت مواجه و از آن متأثر می شود.

## مؤخرہ

روشنفکر کورد ضروری است از موضع اکنونیت خویش با سنت وارد گفت و گو شود، این امر مستلزم بررسی، تبیین و شناخت مفهوم سنت است. بازخوانی انتقادی سنت در اکنونیت و افق آیندہ به نوعی بازگشایی افق های جدیدی است. بسیاری از متفکران برجستہ نظیر هگل، هایدگر، هابرماس، گادامر و مکایتایر معتقدند برای برون رفت از بحران های مدرنیته باید با سنت فکری وارد گفت و گو شد. به عبارت دیگر، گفت و گوی میان مدرنیته و سنت راهی را باز می کند که پاسخ هایی برای بحران های امر مدرن و عوارضات آن می تواند در خود داشته باشد. مفهوم روشنفکری و نسبت آن با مدرنیته در سنت فکری کوردی از این منظر قابل مطالعه و تفہم خواهد بود. بدون شناخت انتقادی سنت و فہم سرشت و عناصر متشکلہ آن پیدایش مقولات مدرنی همچون روشنفکری و تعامل با جهان ممتنع است. از باب فقدان استقلال معرفتی و تئوریک کوردها، فراسوی ایدئولوژی های چپ و راست معاصر، به نظر می رسد اندیشه ورزی و بحث عقلانی در باب امر سیاسی، امر دینی، امر اجتماعی، امر ادبی و غیره با رویکرد فلسفی و

<sup>9</sup> Action

<sup>10</sup> Practice

صورت‌بندی آن در ذهن کوردی، ضرورتی انکارناپذیر است. هرچند در امر کوردی معاصر می‌توان مبانی و پشتوانه‌های نظری را در سنت روشنفکری غربی کشف و تبیین ساخت، ولی امر کوردی فاقد پشتوانه معرفتی و اندیشگی در سنت فکری کوردی است. به همین جهت بازخوانی انتقادی سنت فکری کوردی و فهم عمل و تعامل تاریخی کوردها بسیار ضروری و راهگشا می‌باشد؛ از این لحاظ نخبگان، متخصصان و روشنفکران کوردستان باید به این نیاز پاسخ دهند. تا جایی که به وضعیت بحرانی اندیشه در حوزه روشنفکری در کوردستان برمی‌گردد، روشنفکر و پژوهشگر کورد نیازمند بررسی ماهیت و کارکردهای روشنفکری در تراز محلی (به تعبیر فوکو) و تراز جهان‌شمول و عام (مطابق ایده هابرماس) در بافت زیست‌جهان و اجتماعی‌اش (به نظر مانهایم) است.

اگر استعاره روشنفکری، با اندیشه‌ورزی جدید بر اساس عقل محدود و خود بنیاد انسانی تعریف شود، اندیشیدن به امر مدنی در زیست‌جهان کوردی، تنها و تنها، با فهم و شناخت دو ساحت سنت و مدرنیته و تبیین جایگاه شان ممکن می‌گردد. به این اعتبار، شرط لازم و کافی برای عقلانیت‌ورزی و تأسیس اندیشه در ساحت مدرنیته، شناخت و درک این موضوع در نزد سوژه نقاد کوردی است.